

اوضاع سیاسی - اجتماعی و فرهنگی عصر ملا احمد نراقی

حسین حکیم

مقدمه

در هزاره تاریخ ایران زمین، تا قرون اخیر، دودمان‌هایی که بر ایران سلطنت می‌کردند غالباً غیر ایرانی بودند. این سلسله پادشاهان، عموماً «ترک»، «مغول»، «کرد» و یا «لر» بودند. این سیطره پادشاهی در نهایت بیش‌تر از هر چیزی بر حیثیت ملی، روان‌شناسی و شعور و استعداد مردم ایران لطمات جبران ناپذیری وارد ساخت. چون اکثر دودمان‌هایی که بر ایران حکمرانی می‌کردند، خود به لحاظ رشد فرهنگی و اجتماعی، عموماً در مراحل پست و پایینی قرار داشتند و تجربه، کارآیی، کارآمدی و مدیریت کافی برای حکومت کردن، حل بحران‌ها و توفیق در چالش‌های سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی را نداشتند، با این حال، اینان بر سرزمین ایران، که مهد تمدن، فرهنگ، درخشندگی و بالندگی بود، این چنین گستاخانه حکم می‌راندند.

البته اینان آگاهانه یا ناخودآگاه در دربار خویش، فرهنگ، رسوم و مذهب ایران را می‌پذیرفتند و تا حدی اعمال می‌کردند و برای مدیریت و اداره کشور و جمع مالیات‌ها و وصول به اغراضشان، ناگزیر تن به‌گزینش کارگزاران ایرانی می‌دادند. گرچه آنان، این قبیل اعمال را دستاویزی برای ابقای سلطنت و موجه جلوه دادن حکومت و ایجاد مشروعیت برای نظام سیاسی خویش می‌پنداشتند.

تجزیه ممالک اسلامی در قرن سیزدهم هجری و هیجدهم میلادی یکی از رویدادهای مهم سیاسی جهان است. موهوم‌پرستی و تلقینات مضر در دنیای اسلام از یک سو، و شیدایی، شیفتگی و در نهایت غرزدگی از سوی دیگر، به تدریج زمینه انحراف مسلمانان از جاده حق و حقیقت و کژاندیشی اندیشمندان مسلمان را به همراه

آورد. تا زمانی که اروپاییان چشم طمع خود را منحصرأ به اروپا دوخته بودند و به برون خود کم‌تر توجه می‌نمودند، دنیای اسلام بر قلیل رفیع پیشرفت در مسائل علمی، پزشکی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی سیاسی سیر صعودی داشت و صدمه‌ای متوجه آن نمی‌شد و هم‌چنان پیشتاز افکار و اندیشه‌ها و سایر علوم بود.

اما ارتباط اروپا و غرب با کشورهای اسلامی در قرن سیزدهم رفت‌بار و فوق‌العاده زیان‌بخش بود. این ارتباط علاوه بر رقابت‌های سیاسی و نظامی، صحنه‌هایی از -رقابت به شکلی جدید- در عرصه پیشرفت «نظریه توسعه ارضی» در خارج از اروپا و غرب در قالب شبکه‌ای از مستعمرات را به وجود آورد. لذا قرن سیزدهم را می‌توان دوران انحطاط ممالک اسلامی بر شمرد. علل عمده این انحطاط می‌تواند در همان عوامل فوق باشد. این انحطاط ممالک اسلامی موازی با فرآیند پیشرفت فوق‌العاده تمدن غرب -که در نتیجه نوزایش علم به دنبال وقوع انقلاب علمی، و پیدایش عمل در عرصه صنعت در پی وقوع انقلاب صنعتی به وجود آمد- آنان را روز به روز پیشرفته‌تر از گذشته نمود.

اوضاع سیاسی عصر ملا احمد نراقی

نیمه اول قرن سیزدهم هجری و اوائل قرن هجدهم میلادی، از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ به شمار می‌رود؛ زیرا در این پنجاه سال حوادث و تحولات بزرگی در اروپا رخ داد که پیامدهای آن حتی از قلمرو اروپا فراتر رفت و به سایر ممالک جهان نیز سرایت نمود. ایران نیز از آثار این تحولات سیاسی - اجتماعی و نظامی، مانند انقلاب کبیر فرانسه و جهان‌خواهی ناپلئون بناپارت و فتوحات وی در سراسر عالم و بسط قلمرو ارضی امپراتوری روسیه تزاری، بی‌بهره نماند؛ اما بهره‌ای جز زیان و خسارت و غرامت نداشته است.

با شروع قرن نوزدهم، ایران به اجبار در معرض تأثیرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری قرار گرفت و بیشتر از هر چیزی به حوزه سیاست بین‌الملل و بازار جهانی سرمایه‌داری کشانیده شد. رقابت میان دول اروپایی در کالای ارزان قیمت باعث اضمحلال صنایع و تکنولوژی محلی و بومی و تنزل تقاضا برای مواد خام کشاورزی گردید، که نتیجه آن، تغییر ساختار تولیدات کشاورزی از سنتی به صنعتی بود.

مالیه دولت ایران به دول بیگانه وابسته گردید و دولت‌های امپریالیستی و استعماری، ایران را به یک کشور نیمه مستعمره خود تبدیل کردند. لذا ایران نیمه فئودالی، خود را با

این وضعیت عصر خویش سازگار نمود و با پیکر نیمه جانس کج‌دار و مریز به حیاتش ادامه داد.

انز نظر سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، به سبب شدت رقابت‌های مستعمراتی بین دول معظم اروپایی و ادامه دامنه این تنش در قلمرو ایران، این کشور را خواه ناخواه به صحنه مبارزه‌های سیاسی و رقابت‌های بین‌المللی وارد می‌ساخت. از مهم‌ترین رویدادهای عصر وی می‌توان رقابت بین انگلستان و فرانسه و روسیه در طی دو جنگ نسبت به ایران و هم‌چنین تیرگی روابط بین دولت‌های ایران و عثمانی و افغانستان و هرات را نام برد.

فتحعلی شاه قاجار با واکنش‌های منفی در مقابل این استفمارگران قدرتمند، استقلال سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ایران را متزلزل ساخت. او دوران‌دیشی و مدیریت قوی نداشت و الا می‌توانست از تضاد منافع رقیبان اروپایی، بهترین بهره را برای کشور به دست آورد، اما موفق به چنین کاری نشد، بلکه صرفاً با غرور خاصی که داشت به جمع‌آوری پول و خوشگذرانی و عیش و نوش پرداخت. در قرن سیزدهم هجری و هیجدهم میلادی در ایران، دولت به مفهوم واقعی وجود نداشت و هیچ قوه‌ای نمی‌توانست اختیار شاه را تعدیل کند، مگر نفوذ رؤسای قبایل بزرگ و طوایف قدرتمندی که در رأس قدرت محلی و منطقه‌ای قرار داشتند، که آن‌ها نیز بر ایالات خود حکم می‌راندند.

فتحعلی شاه هیچ‌گاه نتوانست سیاست روشنی در پیش بگیرد؛ چون لازمه اتخاذ سیاست روشن و صحیح و تعقیب آن، اطلاعات کافی زمامداران را می‌طلبد که متأسفانه رجال سیاسی آن زمان ایران، فاقد اطلاعات سیاسی بودند؛ و حتی با رمز و راز دیپلماسی و بازی‌های دقیق سیاسی مغرب‌زمین کاملاً آشنا نبودند.

در عصر قاجار، که هم‌زمان با رهبری سیاسی - دینی ملا احمد نراقی نیز هست، تقسیمات کهن روش مملکت‌داری عصر صفویه و زندیه را حفظ نمودند. ولی به تدریج در آغاز قرن نوزدهم سیستم جدید تقسیمات کشوری پدید آمد که اداره متمرکزتر دولت را تأمین می‌نمود. نظام دستگاه بوروکراسی کشور نیز بر اساس تقسیمات کشوری در اوایل قرن نوزده، بنیان نهاده شده بود؛ و سیمای نظام فئودالی هم‌چنان بر پیکره خمیده ایران سایه افکنده بود. اصول سنتی فئودالیسم با حفظ برخی ویژگی‌های پدرسالاری و نوعی از تعهدات فرمانبری در نظام اداره دولت، شالوده اداره کل کشور محسوب می‌شد. صدر اعظم پس از شاه نخستین شخص مملکت و رئیس دستگاه دولتی - اداری یا به

اصطلاح رئیس قوه مجریه به حساب می‌آمد که گاهی صدر اعظم‌ها نیز فرماندهی کل قوا را به عهده می‌گرفتند. در اواخر این قرن (هیجدهم) اروپایی کردن دستگاه اداری دولت به تدریج رایج شد. شاهزادگان به حکومت ایالات و یا ولایات بزرگ و پراهمیت گماشته می‌شدند. وظایف قضایی در اختیار روحانیان بود که به پرونده‌های مدنی و برخی پرونده‌های جنایی بر اساس قوانین شریعت رسیدگی می‌کردند. اختیارات شاه نامحدود بود و همه چیز را او تعیین می‌کرد. بسیاری از مناقشات محلی و مناطق کشوری بر اساس رسوم و آداب جاری حل و فصل می‌شد. اجرای تصمیمات شرعی و عرفی بامقامات اداری بود. ساختار دولت ایران نارسایی بسیاری داشت و دستگاه اداری کشور بسیار مفتضح می‌نمود.

در رأس هرم قدرت، شاه تکیه می‌زد و نوعی سلسله مراتب قدرت از بالا به پایین وجود داشت، به گونه‌ای که بعد از شاه رؤسای قبایل و ایالات حکمران همان ایالت محسوب می‌شدند که آنان نیز در حوزه حکمرانی خویش یک قلمرو کوچک شاهی در همان محل تشکیل می‌دادند. علاوه بر این‌ها به تناسب حوزه اقتدار شاه، افرادی دیگر نیز صاحب قدرت بودند و به صدراعظم، وزیر، حاکم و والی تعبیر می‌شدند که اینان دارای مناصب و مقاماتی مقتدر و عالی رتبه بودند.

تمام عزل و نصب‌ها در این زنجیره گسترده قدرت مستقیماً با شخص شاه بود و داروغه‌ها، کلانتران و کدخدایان محلی، از بین افراد همان محله و شهر به تناسب حوزه نفوذ و وسعت قلمروشان گزینش و منصوب می‌شدند. «البته خیانت، رشوه‌گیری، اغراض خصوصی، وطن‌فروشی، جهالت، بی‌رحمی و بی‌کفایتی از ویژگی‌های بسیاری از نمایندگان دستگاه قاجار بود.»^۱

در این عصر ما با بحران‌های داخلی و بروز جنگ‌هایی برای کسب قدرت و تکیه زدن بر اریکه سلطنت روبه‌رو هستیم که در آن، تجارت و بازرگانی سقوط کرد و حتی به نقطه توقف رسید.

«سیستم سیاسی ایران در این عصر [قاجار] یک سیستم استبدادی و اریاب رعیتی بود. این سیستم سیاسی در جای خود با استفاده از دیوان‌سالاری عربی و طویل، قشون و غیره بر جان و مال مردم و رعایا تسلط داشت.»^۲

۱. ن. آ. کوزنتسوا، اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران، ترجمه سیروس ایزدی (تهران: نشر بین‌الملل ۳۵۸) ص ۴۳.

۲. بهار، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱) ج ۲، مقدمه.

در این زمان، روند فروپاشی نظام فئودالی و پایه‌گذاری نظام سرمایه‌داری آغاز شد و نشانه‌های بحران‌های سیاسی - اجتماعی نمایان گردید. موج نارضایتی مردم به خروش درآمد و برای برخی اصلاحات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی، تلاش‌های خوبی انجام گرفت و روشنگری و توجه به بیرون زاده شد.

البته حاکمان ایران در مقابل رقیبان جهانی که دارای پیشرفت‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی بسیاری بودند، ناامید و مأیوس می‌شدند. ولی امیدواری به دفاع از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران، احیای عظمت پیشین و در اختیار داشتن ایدئولوژی معقول و منقول شریعت اسلام، ساخت سنتی جامعه، بافت افکار عمومی، فرهنگ، آداب و سنن ایرانی هم‌چنان در کالبد ایران و ایرانیان دمیده می‌شد و به آن‌ها روحیه‌ای با نشاط و مضاعف می‌بخشید تا برای بازسازی و نوسازی ایران مقتدر بی‌وقفه بکوشند. مشکلی که ایران با آن مواجه بود، ماهیتی دوگانه داشت:

از یک سو این مشکل خارجی پدید می‌آمد که چگونه می‌توانیم از پیشرفت قدرت‌های بزرگ فرانسه، بریتانیا و روسیه برای نوسازی جامعه کمک بگیریم بی آن‌که تحت سلطه سیاسی - اجتماعی و نظامی آنان قرار بگیریم؛ و از سوی دیگر یک مشکل داخلی بروز می‌نمود که چگونه می‌توان نفوذ حکومت را برای امر نوسازی گسترش داد تا توده‌های مردم و عموم شهروندان آن را ظالمانه و غیرمنصفانه محسوب نکنند.

در این‌جا مورخان قرن نوزدهم، معتقدند که بی‌لیاقتی حاکمان قاجار در استوار ساختن پایه‌های دولت و اداره کشور، و لخرچی بی‌حد و حصر و ناآگاهی آنان از اوضاع جهانی، سبب بسیاری از فلاکت‌ها و عقب‌ماندگی‌های ایران گردید. اما نویسندگان پسین علل تمام ناکامی‌های کشور را در سیاست عهدشکنانه انگلستان، روسیه و فرانسه و تصرف مواضع اقتصادی و سیاسی ایران به دست دول استعمارگر بیگانه و بهره‌کشی نظام سرمایه‌داری از ایران می‌دانند.

احمد اشرف در این زمینه نظریه‌ای جدید در تحولات سیاسی - اجتماعی عصر قاجار می‌دهد و می‌گوید:

در ایران در یک زمان سه نظام اجتماعی، شهری و روستایی با یکدیگر همزیستی داشتند... نظام اجتماعی پیوسته میان مرکزیت در نوسان بود. اریستوکراسی از نوع غربی‌اش نبود، اشرف محلی پراکنده بودند. شاه خودکامه‌ای برای همه گروه‌های اجتماعی مردم، مرجع داور بود.^۱

1 . Ahmad Ashraf. *Historical obstacles to the Development of a Bourgeoisie in IRAN*. studies in the economic history of the middle east = E a: by M.A. cook L 1970, P.312 Q 313.

در ایران، بیش از دوهزار سال حکومت در اختیار خودکامگانی مقتدر با قدرتی نامحدود بوده که حاکم بر جان مال و ناموس مردم بودند؛ قطع نظر از این که نام آنان را شاه، سلطان و یا خلیفه بنامیم.

بر گفته، واتسون «دویست و پنجاه و سه پادشاه به ترتیب بر تخت سلطنت نشسته‌اند»^۱ طبقات حاکم جامعه ایران در عصر قجر، بیشتر در شهرها می‌زیستند. علاوه بر فتودال‌ها، مأموران عالی رتبه، روحانیان و بازرگانان بزرگ نیز در این لایه قرار داشتند. موقعیت و جایگاه روحانیان شیعه دچار تغییرات و نوساناتی شد. از آنان هنگام یورش‌های بیگانگان خارجی و شورش‌های حاکم داخلی استفاده می‌کردند و هم چون سپر دفاعی برای مردم ستمدیده ایران به شمار می‌آمدند. البته به شیوه‌ای احترام‌آمیز و شایسته با آنان برخورد می‌شد.

می‌توان گفت روحانیان شیعه در عصر قاجاریه و فتحعلی شاه همانند روزگار سلاطین صفویه - هم از نگاه تئوریک و هم از منظر عمل - زندگی مردم را تا حدی کنترل و بر آن نظارت می‌نمودند.

نتیجه‌گیری

در نتیجه می‌توان اوضاع سیاسی عصر ملا احمد نراقی و سلطان فتحعلی شاه قجر را چنین توصیف کرد:

فقدان زمامداران سیاسی و تیزهوش، نبود تشکیلات قوی و منسجم، فقدان تشکلهای و احزاب سیاسی و رسمی در کشور، و به طور کلی فقدان جامعه مدنی و دموکراسی مردمی - که می‌توانند سپر دفاعی دولت باشند و بیان و جمع‌بندی منافع گروه‌ها و تشکلهای را عهده‌دار شوند و به تقاضاهای حمایت‌ها پاسخ بگویند - هم چنین نبودن نیروهای نظامی ماهر و آشنا با استراتژی‌های جنگی و تاکتیک‌های رزمی، و عدم سازماندهی داخلی و فقدان تشکیلات منظم بوروکراسی کشوری، علل اساسی شکست‌های پی‌درپی و واپسمانی ایران در عصر قاجار، به ویژه در دوره فتحعلی شاه هستند.

در این فرآیند، ناآگاهی زمامداران و سیاستمداران دولت ایران از سیاست جهانی و ناآشنایی با قاعده بازی سرجمع صفرو، کشور ما را ملعبه سیاست‌بازان اروپایی قرار داد.

۱. واتسن، رابرت گرت، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه ع. مازندرانی (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶)

لذا یک روز ناپلئون با ایجاد اتحاد دائمی با دولت روسیه، ایران را فدای سیاست جهانی خویش می نمود، بار دیگر دولت بریتانیا با اظهار دوستی و اغفال رجال سیاسی ایران، رضای خاطر متحد خود، یعنی روسیه را فراهم می کرد، و زمانی سیاست بازان انگلیسی، ایران را وسیله دفاع از مستعمره برارزش خود یعنی هندوستان قرار می داد و کشور ما به جنگ با افغانستان یا روسیه یا عثمانی وامی داشت.

و بر اثر همین سیاسی کاری ها بود که کشور ایران - که مستعدترین و ثروتمندترین کشور از حیث منابع و ذخایر زیرزمینی محسوب می شد - زیر نفوذ چکمه استعمارگران و امپریالیست های شرق و غرب قرار گرفت؛ حیثیت و شرافت ملی و مذهبی اش پایمال گردید؛ ضعف بر آن مستولی شد و از پیشرفت های جهانی باز ماند.

بازکاوی شخصیت فتحعلی شاه و دودمان قاجار

«چنانچه بخواهیم مرثیه ای برای سقوط ملت ایران در مفاک دهشتناک دوره پهلوی بسراییم، کافی است که سوگنامه عصر قاجار را به دقت بخوانیم. تاریخ این دوران سراسر ننگ و خواری، هم چون کلاف در هم پیچیده ای است که ابتدا و انتهای آن در دست های دشمنان ناپاکی، مانند روس، انگلیس و فرانسه قرار داشت. بی گمان پادشاهان بی کفایت و سلطنه ها و دوله های خوشگذران و نادان عصر قاجار که تیر خلاص را بر بیکر نیمه جان ایران نشانه رفتند نیز خواهان توسعه از نوع آنچه که استعمار می پسندد، بودند.»^۱

ایل قاجار طایفه ای از ترکان بودند که در روزگار حکومت مغول و لشکرکشی چنگیزخان به ایران آمدند و در نواحی ارمنستان مسکن گزیدند. در زمان تشکیل سلسله صفویه توسط شاه اسماعیل، به یاری وی پرداختند و بعدها در جرگه قزلباش ها درآمدند. حکومت قاجارها در ایران از سال ۱۲۱۰ قمری مطابق با ۱۱۷۴ شمسی و ۱۷۹۴ میلادی، یعنی زمان تاج گذاری آقا محمد خان در تهران، آغاز گشت و از این طایفه هفت نفر به سلطنت رسیدند؛ به این ترتیب: آقا محمد خان (۱۷۷۹ - ۱۷۹۶م)، فتحعلی شاه (۱۷۹۶ - ۱۸۳۴م)، محمد شاه (۱۸۳۴ - ۱۸۴۸م)، ناصر الدین شاه (۱۸۴۸ - ۱۸۹۷م) مظفرالدین شاه (.....)، محمد علی شاه (.....) و احمد شاه (.....).

به نقل تاریخ، آقا محمد خان مؤسس قاجار توسط سلاطین سابق، خواجه، اخته و عقیم النسل شده بود و چون حکومت پادشاهی قاجار می بایست به نحوی ادامه پیدا

۱. خاتمی، محمد، زمینه های خیزش مشروطه (تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پایا، بی تا) ص ۵ و ۸.

می‌کرد، وی تصمیم گرفت برادرزاده‌اش «باباخان» فرزند «حسینقلی خان جهانسوز» را به ولایت عهدی برگزیند.

باباخان، مشهور به فتحعلی شاه، با مساعدت حاج ابراهیم خان کلاتر با وجود مدعیان بسیار برای تصاحب اریکه قدرت سلطنتی، در سال ۱۲۱۲ هجری ۶- ۱۷۹۷ میلادی، بر تخت سلطنت نشست و قریب به چهل سال (۳۸ سال دقیق) حکومت کرد. در زمان جلوس او بر تخت سلطنت نزدیک به ۲۶ سال داشت. او در هیجدهم شوال ۱۱۸۵ قمری، ۱۱۵۰ شمسی متولد شد. گویا وی مردی خوش سیما بود و به زیبایی خود می‌نازید و در عین حال مال‌دوستی و خست را، که ویژگی عام و مشترک تمامی سلاطین قاجار است، دارا بود. وی به نمایش جاه و جلال سلطنت علاقه وافر داشت و خوش‌گذران و شهوت‌ران بود.

مؤلف ناسخ التواریخ می‌گوید:

همانا ۲۶۰ پسر و دختر بی‌واسطه از پشت پادشاه به وجود آمد و ۱۵۹ تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و ۱۰۱ تن ماندند. ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بودند. در هنگام بیرون شدن از این جهان آن پادشاه را ۷۸۶ تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت. در کل از او دوهزار فرزند و فرزند زاده به عرصه شهود خرامید. اگر فرزند و فرزندزادگان (تیره‌ها، نتیجه‌ها و احفاد) آن پادشاه را شمار کنیم عجب نباشد که اگر کسی شماره کند با هزار تن راست آید.^۱

وی در جای دیگر چنین می‌نویسد: «زوجات فتحعلی شاه عجب نباشد که اگر کسی شماره کند با هزار تن راست آید».^۲

صاحب الذریعه می‌گوید:

در تاریخ پادشاهی دنیا یاد نشده که کسی بیش از فتحعلی شاه فرزند داشته باشد چندانکه او را ابوالبشر سیم (ابوالبشر اول حضرت آدم (ع) و ابوالبشر دوم حضرت نوح (ع) بودند) گفته‌اند.^۳

نخستین مشکل پادشاه جدید در راه تثبیت قدرت، مدعیان داخلی سلطنت بودند که مهم‌ترین آن‌ها خوانین، بازماندگان خاندان صفوی و بعضی از بزرگان این قاجار بودند. او پس از تاج‌گذاری، اکثر مدعیان حکومت را به شکل وحشیانه‌ای سرکوب کرد و پایه‌های

۱. لسان‌الملک سبهر محمد تقی، ناسخ التواریخ (تهران: کتابفروشی اسلامیة) ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه، ج ۳، ص ۲۶۵ به نقل از مکادم الآثار معلم حبیب آبادی، ج ۴، ص ۱۳۵۴.

قدرت خویش را مستحکم ساخت. دوران نسبتاً طولانی حکومت فتحعلی شاه با تشدید هرچه بیشتر رقابت‌های استعماری قدرت‌های اروپایی و توجه آن‌ها به دربار ایران هم‌زمان است. همین امر منشأ یک سلسله مشکلات و معضلات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در ایران گردید. آن‌ها ضمن بسط نفوذ خود در جهان، تمام تلاش خویش را برای نابودی رقیبان و تضعیف آن‌ها به کار بردند.

در فرانسه، ناپلئون با سیاست‌های استعماری و هژمونی‌اش بهتر دید که به جای مبارزه مستقیم با رقیب خود در اروپا، گلوی او را در مستعمره‌اش از جمله ایران دهند بفشارد. مدت پنج سال از دوره سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۱۷ ق) را می‌توان دوره تعارضات داخلی و زمان نضج سلطنت قاجار شمرد. در این فاصله زمانی طغیان‌های شدید داخلی بر ضد سلطنت سرکوب شد و وی به قلع و قمع طایغان پرداخت و بقایای دو دولت افشاریه و زندیه به دست او مضمحل و منقرض گردیدند.

فتحعلی شاه از آغاز سلطنت استقلال نسبی نشان نداد و ظاهراً رشد او تحت استبداد آقا محمد خان، ضعف نفس او را بیشتر کرده بود. بنای او به ظاهر بود و در این امر ریش شاهانه و بارز او که درازترین ریش در کشورش بود، به او کمک کرد. اغلب اوقات را به عیش و نوش در حرم‌سرا می‌گذرانید و گاهی هم شعر می‌ساخت.^۱

ویلیام اوزالی^۲ چنین می‌گوید: «فتحعلی شاه، مانند بیشتر اعضای خاندان قاجار زندگی چادر نشینی را به یکجانشینی، ده را به شهر و چادر را به قصر ترجیح می‌داد».^۳
سرجان ملکم^۴ در وصف او می‌نویسد: «فتحعلی شاه تیراندازی خیره و سوارکاری ماهر است. کم‌تر هفته‌ای سپری می‌شود که از لذت شکار بهره‌مند نگردد».^۵

فتحعلی شاه با وجود تما رذایل و بی‌کفایتی سیاسی، بسیار خلیق و خوش صحبت بود و شخصاً ظلمی نمی‌کرد. به شعر و تاریخ علاقه فراوانی داشت گرچه علم حکمرانی و فن جنگاوری نداشت. وی شعر دوست و شاعر بود. شعرا و ادبا را تحسین و تشویق می‌کرد؛ لذا در عصر وی شعر و ادبیات و هنرهای زیبا، خطاطی و صنایع ظریف، جانی

۱. پاول هرن، تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام، ترجمه دکتر صادق رضازاده شفق (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹) ص ۱۱۸.

2. William Ouseley.

3. W.ouseley Trayels Yararjous countries of the East. More Particularly Persia, London 1319 - 25, 111, 151.

4. Sir John malcolm.

5. Sir john Malcolm, *The History of persia*, London 1829, 11, 396.

تازه گرفت و شاعرانی مانند ملک الشعراء، صبا، سروش اصفهانی، میرزا حبیب الله، قآنی شیرازی و فتحعلی خان و بسیاری دیگر از شعرا در زمان او شعر می‌سرودند و مورد حمایت وی واقع می‌شدند. می‌توان گفت زمانه وی عصر ترقی ادبیات و علوم، رواج بازار شعر و شاعری، هنر، پیرایش نثر فارسی از زواید و الفاظ بیگانه و نامأنوس، و ویرایش آن به زیبایی، روانی و بلاغت است.

وی قریب به ۶۷ سال زیست، ۳۸ سال پادشاهی کرد و ۱۲ سال ولایت‌عهدی را برعهده داشت.

فتحعلی شاه در روز پنج‌شنبه نوزدهم جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ هجری مطابق با ۱۲۱۳ شمسی در عمارت هفت‌دست اصفهان وفات کرد، جنازه‌اش را (طبق وصیت خود) به قم حمل نموده... و در مقبره مخصوص در صحن جدید دفن کردند.^۱

در مجموع فتحعلی شاه از دیگر سلاطین قاجار بهتر و سالم‌تر و مهربان‌تر بود؛ چون نه قساوت آقا محمد خان را داشت و نه به بی‌حالی و کسلی محمد علی شاه بود و نه استبداد ناصرالدین شاه را دارا بود. با وجود این به تخت و تاج و پول و مال بسیار ارج می‌نهاد. البته روحانیون عصر وی، از جمله ملا احمد نراقی، از نفوذ کلام و قدرت بیان بالایی برخوردار بودند و معمولاً جنگ، صلح، و نصب‌های مهم به اذن آنان انجام می‌پذیرفت و همواره مورد احترام بودند.

اوضاع اجتماعی، فرهنگی و وضعیت عالمان و سلطان

تشکیلات کشوری امپراتوری قاجار، بر طبق امپراتوری صفویه بنیان نهاده شده بود. مأموران حکومتی، کارگزاران شاه محسوب می‌شدند. شاه تنها قوه اجرایی بود و سایر کارگزاران مسئولیت خطیر و واقعی نداشتند، بلکه به اراده و اختیار شاه، ترفیع یا تنزل مقام می‌یافتند. کلیه امور حکومتی را مستقیماً خود فتحعلی شاه هدایت و رهبری می‌نمود. در عرصه تشکیلات دیوان‌سالاری و لشکری گسترش یافت و صدراعظم و مستوفی‌الممالک منصوب شدند. موقعیت اعضای دیوان‌سالاری در جامعه ما از جایگاه رهبران قبایل و زمین‌داران پست‌تر بود و این دو طبقه به دیوان‌سالاران با نظر تحقیر می‌نگریستند.

۱. معلم حبیب آبادی، میرزا محمد علی، مکارم الآثار (اصفهان: اداره کل فرهنگ و هنر) ج ۲، ص ۱۳۵۲.

مستخدمان و کارکنان و بورژوازی ملی برای نخستین بار و همین طور سازمان‌های سیاسی، احزاب و انجمن‌ها در این عصر متولد شدند. اوایل قرن نوزدهم، روحانیان با تلاشی مداوم و پی‌گیر در مبارزات سیاسی مداخله نمودند و کوشیدند تا ایدئولوگ‌های برخی از جنبش‌های مردمی در سطح کشور باشند و سبب شوند که آگاهی سیاسی مردم بالا برود و آنان را به مبارزه با خودکامگی و امپریالیست‌های دوروبه که در کشور ما «فعال ما یشاء» بودند، فراخوانند.

نظام سرمایه‌داری با معاضدت سلسله قاجار، که تکیه‌گاه فنودالیسم بود، به حفظ نظام فنودالی در ایران یاری رساند. برانگیزاندن مردم به مبارزه با استیلاگران خارجی در این عصر نه دستاویزی داشت و نه قابل دسترسی بود و حتی تعصبات مذهبی نیز از درون مردم زمینه‌ای برای شکوفایی نداشت، ولی به تدریج در درون آنان شکفته شد.

مناصب عالی رتبه حکومتی، چه در ایالات و چه مناصب کشوری یا لشکری، معمولاً در انحصار خاندان قاجار و شاهزادگان و خانواده‌های بزرگ و ثروتمند بود. قوم و خویش‌بازی از ویژگی‌های اساسی تشکیلات حکومت قاجار محسوب می‌شد. نوعی تمایل موروثی برای تصاحب قدرت و مقام نیز وجود داشت. از دواج‌های قومی قبیله‌ای و عشیره‌ای در بین آنان در عصر قاجار رایج بود.

قدرت مقامات عالی رتبه دولتی جنبه پدرشاهی داشت و تا حدی همراه با فضایل ستی یک حاکم اسلامی اجرا می‌شد. از طرفی مأموران ستمگر و رشوه‌گیری هم بودند که مردم ایالات را به نحوی تحت فشار قرار می‌دادند و اینان چاره‌ای جز فرار از دیار نمی‌یافتند.

مواجه، اغلب ناچیز بود و از مأموران حکومتی انتظاری جز تأمین معاش از محل خدمت خود نمی‌رفت. عزل شدن و تنبیه کردن، معمولاً با جریمه، تبعید و یا مرگ همراه بود. توطئه و فساد ملازمان همیشگی زندگی سیاسی بودند که این دو از ناامنی موجود در کشور ناشی می‌شدند و خود ناامنی را تشدید و تقویت کردند. چون ثروت با ملاک قدرت ارزیابی می‌شد و تا حدی به فرد امنیت و آسایش می‌بخشید، گرایش شدیدی به ثروت‌اندوزی و مال‌پرستی وجود داشت. حامیان قدرت و ثروت برای حفظ منافع خویش، گرایش به ثروت‌اندوزی را بسط می‌دادند تا بتوانند زندگی با شکوه و مجللی داشته باشند؛ چون زندگی با شکوه، هواداران بیشتری را جذب می‌کرد و این به نوعی افزایش قدرت به شمار می‌رفت.

برای جلوگیری از ناامنی، تعهد به حمایت از تابع و حامی در جامعه به رسمیت

شناخته می‌شد و چون توهین به تابع در حکم اهانت به حامی محسوب می‌شد، وابستگی به یکی از منابع قدرت و یا افراد قدرتمند، درجه‌ای از امنیت را به وجود می‌آورد (همان چیزی که امروز کشورهای حوزه خلیج فارس انجام می‌دهند و پای ناوگان امریکا را به منطقه کشانده‌اند و حضور آن را برای تأمین امنیت توجیه می‌نمایند). علاوه بر رهبران قبایل و تیول‌داران عالی، دو طبقه دیگر یعنی روحانیان و تجار نیز بودند. معمولاً نهادهای مذهبی تابع نهادهای سیاسی نیز بودند. به دلیل ماهیت نهاد مذهبی، طبقات مذهبی، در مقایسه با دیوان‌سالاران و زمین‌داران و قدرتمندان، پایگاه محکم‌تر و قوی‌تری در جامعه داشتند؛ و گهگاه به عنوان رهبران حکومت‌های محلی مستقل تجلی می‌یافتند و در برابر اخاذی‌های حکومت مقاومت می‌کردند. مهم‌ترین رجال مذهبی، مراجع و مجتهدان بودند که نفوذ بسیاری بر دستگاه حاکم داشتند.

شکایت به شاه از طریق یک مجتهد و یا توسل به مجتهد در مورد نزاع با یک مأمور حکومتی، غالباً مؤثر واقع می‌شد. عموماً آن‌ها پناهگاهی برای مظلومین به شمار می‌رفتند. عالی‌ترین مقام مذهبی در شهرهای بزرگ «شیخ الاسلام» بود. همین که آنان از پیوستگی با مقامات حکومتی در قدرت اجتناب می‌کردند، دلیل بر حقانیتشان بود. آنان به عنوان حامیان مردم، مورد احترام بودند.^۱

در فقدان بانک‌ها، طبقه بازرگانان، نقش مهمی را در ارسال و جذب سرمایه‌ها ایفا می‌نمودند و تجارت خارجی کلان برای رعایت مسائل شرعی، در اختیار بازرگانان مسلمان قرار می‌گرفت. وظیفه توده مردم، پرداخت مالیات به حکام محلی و یا اقرار حکومتی بود. تنها راه چاره برای مردم در برابر اخاذی‌های ناعادلانه، توسل به شاه یا یکی از رهبران مذهبی و مراجع و بست نشینی و یا در نهایت ناامیدی و فرار از آن محله بود.

به تدریج در قرن نوزدهم، تمایل به نوسازی و دگرگونی جامعه در بین روشنفکران و عالمان به امور، شدت و قوت گرفت که خود از یک سو معلول فشارهای سیاسی - نظامی و از سوی دیگر زاینده فشارهای اقتصادی حاکم بر جامعه بود. می‌توان گفت نخستین محرک تغییر و نوسازی، ارتباط با بیرون در زمینه‌های نظامی و سیاسی بود. در اوایل قرن نوزدهم، در ایران آموزشگاه مدنی و فنون کلاسیک وجود نداشت، بلکه تعمیم و تربیت صرفاً در مدارس و مکتب‌خانه‌های قدیمی قرار داشت که در آن‌ها زبان فارسی و اندکی

۱. لمبتون. آ.ک.س، ایران عصر قاجار، ترجمه سمین فهیمی (مشهد: جاوان فرد، ۱۳۷۵) ص ۱۴۶.

زبان عربی برا قرائت قرآن کریم و گاهی علم حساب تعلیم داده می‌شد. حکام ایرانی همان‌گونه که به تجارت خارجی و بهبود وضعیت صنعتی تمایلی نداشتند، به پیشرفت ارتباطات و ارائه اطلاعات نیز بی‌میل بودند و این خود، واکنشی نسبت به تجاوز تدریجی قدرت‌های خارجی و حضور آنان در سرزمین ایران محسوب می‌گردید. آنچه وحدت جامعه را حفظ و تقویت می‌کرد، اسلام و موازین شرعی بود، و آنچه توده مردم را به تحریک وامی‌داشت، دعوت مراجع و مجتهدان عالی مقام بودند که از مردم تقاضا می‌کردند تا در برابر تهاجمات خارجی و استبداد داخلی مقاومت کنند. افراد جامعه تا حدی دریافته بودند که به علت سرقت استبدادی حکومت مرکزی و فقدان هرگونه روال قانونی و عدم رعایت انصاف و عدالت، می‌توان از طرق بست نشینی، اعتصابات مخفی و یا حضور در بیت علمای اعلام تا حدودی از حمایت آنان برخوردار شوند.

در این عصر، گرچه نویسندگان سیاسی و روشنفکران مذهبی، نظریه سازمان اجتماعی قرون وسطایی را مطرح نمی‌کردند، ولی اساس انتظام اجتماعی و سیاسی هم‌چنان بر شاخصه‌های وراثت و سلسله مراتب قدرت و منصب استوار بود و هر کس طبق وظایف، کار ویژه‌های خاص خود را اعمال می‌کرد و از این رهگذر جامعه به شدت مقید به رعایت جوانب صوری روبنایی مسائل بود. اصولی‌ترین مسائل در عرصه تحولات اجتماعی، که در زمینه روابط افراد با یک‌دیگر و هدف‌های اجتماعی محسوب می‌شد، چندان مورد توجه قرار نگرفت و به احتمال قوی، علت عمده این‌که تغییرات اجتماعی ابعاد گسترده‌ای به خود نگرفت، همین قضیه بود. در این ایام امراض طاعون و وبا در بسیاری از بلاد ایران رایج شد و جان بسیاری از مردم را گرفت. به گفته مآثر السلطانیه:

بیان کیفیت امراض مهلکه از ممالک هند و چین به ایران سرایت کرد و جمع کثیری از زندگانی، سیرآمدند و در شیراز، اصفهان، یزد، کاشان و دیگر نواحی ایران، گروه انبوهی رخت هستی به کاخ نیستی کشیدند. همانا که هوا عفونتی پیدا کرده بود... هالک بیش از ناجی بود و معلوم می‌شد که این مرض سرایتی است، یکی را می‌گرفت و یکی را می‌گذاشت و اکثر پیران را گریبان می‌گرفت و کم‌تر متعرض جوانان می‌شد.^۱

۱. دنبلی. عبدالرزاق، مآثر السلطانیه، چاپ قدیم، به نقل از سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ص ۳۷.

خزانه مملکت، مقارن با سلطنت فتحعلی شاه، عمدتاً به سبب دو جنگ با روسیه تهی گردید. خالی شدن خزینه به کمبود پول کمک کرد و در نتیجه پرداخت مالیات‌ها عقب افتاد و این خود به رشد معاملات اعتباری و ضعف مالی انجامید.

در این عصر، به دلیل وجود نارسایی‌های اقتصادی و مشکلات مالی، مردم نتوانستند زمینه‌ای برای رشد بیابند و یا اساساً به اصول مدرنیته و تحول جامعه بیندیشند. سلاطین قاجار که نمونه‌های روشن استبداد مطلقه بودند و تمامی ایران را ملک طلق خود می‌دانستند و مردم را رعایای خویش فرض می‌نمودند و بر آن‌ها چوپانی می‌کردند - باعث تمامی این فلاکت‌ها و دردمندی‌های طاقت‌فرسا بودند و موجب واپس‌گرایی و عقب‌ماندگی ایران شدند. شاهزادگان بی‌شماری که با یدک کشیدن القاب و عناوین پوچ، جز مفت‌خوری هنری نداشتند، تمام مخارج کشور را با تملق خود به تاراج می‌بردند. مالیات‌های سنگینی از مردم گرفته می‌شد و اساساً به علت عدم امکان تولید مناسب، مالیات خوبی عاید کشور نمی‌شد.

در این آشفته‌بازار، ورود کالا از خارج، آزاد و بی‌روبه بود. زندگی دهقانان فلاکت‌بار بود و آنان برای رهایی از چنگال مرگبار مالکان و زمینداران بزرگ، خود را تیول‌دار اشخاص عالی مقام قرار می‌دادند تا بتوانند زیر چتر حمایت آن‌ها به زندگی ادامه دهند. در نتیجه با بسته‌بودن فضای سیاسی و استبدادی بودن حکومت، گسترش فقر عمومی و رکود اقتصادی شورش‌های متعددی در شهرها و روستاها به وجود آمد که با شدت هر چه تمام‌تر سرکوب می‌شد. اما خشم مردم هم‌چون بشکه‌ی باروتی در قرون بعدی منتجر شد و انقلاب مشروطه و سرانجام انقلاب اسلامی ایران از آن متولد گردید.

۱. ساختار فکری - مذهبی، افکار عمومی، سلطنت و علما

جریان فکری در ایران در عصر قاجار و زمان ملا احمد نراقی - یعنی زمانی که نهضت مردمی و ملی برضد حکومت استبدادی سلاطین قجر شکل می‌گرفت - منبعث از دو زمینه خارجی و داخلی بود. نخستین زمینه فکری و فرهنگی ساختار عقیدتی و مذهبی مردم بود که با الهام از آموزش‌های ضد استبدادی و دیکتاتوری و استعماری معارف اسلام و قرآن مانند کوهی بر سر استعمارگران فرو ریخت و آنان را خفه نمود.

اساساً مردم ایران با آموزه‌های عدالت‌خواهانه دین اسلام آشنا بودند و در مقابل ارزش‌ها و آیین این دین الهی سر تسلیم فرود می‌آوردند. ایرانیان که در دامان تشیع رشد یافته بودند، حکومت را وسیله‌ای برای اجرای فرمان‌های شریعت و برپایی عدالت

اجتماعی و زمینه‌ای برای وصول به اهداف و ارزش‌های الهی برمی‌شمرد والا طبق توصیه‌های علی (ع) افسار حکومت را به‌گردنش می‌انداختند و آن را رها می‌نمودند. بهره‌گیری از حکومت علوی (ع) و مکتب سرخ حسینی (ع) در افکار و باورداشت‌های ایرانیان، سبب شد که این فرصت‌ها را مغتنم بشمارند و در مقابل زورگویی‌ها و استبداد حاکمان قجر و شاهان ظالم، هم‌چون کوهی استوار استقامت کنند و بر اهداف حقه خویش پای بفشارند.

ناگفته نماند که دمیدن روح دین‌خواهی و عدالت‌طلبی و ستیزه‌جویی، با حمایت و تقویت علمای اسلام و روحانیان فداکار صورت می‌گرفت و رهبری این نهضت‌ها را روحانیان، از کلینی تا خمینی، به عهده داشتند.

در اوایل عصر قاجار که ارتباط منظم‌تر و منسجم‌تری میان روحانیان و توده مردم فراهم آمد، آنان به عنوان قشری دلسوز و جان‌برکف در مسائل سیاسی و اجتماعی شرکت فعالانه داشتند و همانند اکسیری تازه در کالبد نیمه جان توده مردم دمیده شدند. با شکل یافتن حوزه‌های دینی در اکثر شهرهای بزرگ ایران و توسعه حوزه نجف اشرف در هزاره اول و ظهور مراجع با کفایت و رهبران سیاسی اسلامی ارتباطی عمیق میان مردم و روحانیت، ایجاد و باعث شد که مردم روحانیان را مهم‌ترین حل و فصل‌کننده اختلافات درون‌گروهی و حتی برون‌گروهی برشمارند. در قلمرو سیاست جهانی و روابط بین‌الملل نیز سازش‌ناپذیری اسلام با کفر به رهبری نگهبانان راستین اسلام ناب که برگرفته از مکتب حیات‌بخش اسلام بود در سراسر ایران طنین‌انداز بود و مردم رابه سوی صبحی سپید و فجری صادق فرامی‌خواند که «ألیس الصبح بقریب».

علما مانند شمع‌های فروزان، خود سوختند تا به محفل انس مردم ایران روشنی و حرارتی دوچندان ببخشند. لذا باور عمومی و آگاهانه به تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، بر این اساس است که مهم‌ترین نیروی پشتیبانی‌کننده مردم در حرکت به سوی رستاخیزی جدید، عالمان دین بوده‌اند که در خیزش برضد استبداد و استعمار کهن، نخستین بارقه‌های امید را در دل شیفتگان اسلام روشن نمودند. معمولاً در دوران رژیم‌های پادشاهی و استبدادی، همان‌گونه که از عنوانش عیان است، شاه «فعال ما یشاء» و دارای قدرت مطلقه بود. پادشاه، صاحب اختیار مردم محسوب می‌شد؛ تصمیماتش غیرقابل نقض و حتی انتقاد بود، و مالکیت را از افراد حقیقی و حقوقی سلب می‌کرد. وی زندگی افراد و رعایا را به هر نحوی که اراده می‌کرد، در معرض خطر قرار می‌داد. او هر می‌توانست گناهکاری را بدون پیمودن روند قانونی.

بخشد و یا هر بی‌گناهی را به دلایل واهی و بهانه‌های بی‌اساس و احياناً احساسات و تعصبات خشک شاهی، مجازات و حتی اعدام کند.

بی‌شک مردم از ظلم پادشاهان و حکام مستبد، با الهام از اندیشه‌ها و افکار ولای اسلامی به رهبری روحانیان قیام کردند و در تمام مراحل شکل‌گیری نهضت‌ها و جنبش‌های اصلاحی، هم رهبری را عهده داشتند و هم راهنما و الگوی توده مردم محسوب می‌شدند. بر بالای منابر، در مساجد، تحصن‌ها، مهاجرت‌ها و سایر ترفندهای بسیج توده‌ای و آگاهی‌دهی، این روحانیان بودند که نقش کلیدی را ایفا می‌نمودند. لازمه شاه بودن نوعی هژمونی و تسلط بر اموال، انفس و اعراض مردم بود؛ آن‌هم مردمی که در چنبره قلمرو و کشورشان زندگی و در مواقع لزوم نیز از وی پاسداری می‌کردند.

نمایش قدرت و نشان سلطه و ایجاد رعب و وحشت، از ابزارهای ابتدایی مقام شاهی بود. گویی شاه بودن با عطف و تسامح و تساهل میابنت ذاتی داشت. در آن عصر نه پارلمانی بود و نه مجمعی برای انتخاب نمایندگان ملت، تا به نحوی مردم در سرنوشت خود مشارکت داشته باشند. اصولاً می‌توان گفت نوعی بحران هویت همراه با بحران مشارکت در کنار بحران مشروعیت وجود داشت که هر لحظه بیم آن می‌رفت که سلسله پادشاهی را مانند بادی بنیان‌کن، از ریشه برکنند و به زباله‌دان تاریخ بیفکنند. لذا در قوه تصمیم‌گیری فقط انظار و افکار شاه مداخلت داشت و بس.

خیزش مردم برای رهایی از استبداد و قراردادن اندیشه‌ها و ارزش‌های اصیل اسلامی به جای اندیشه و معیارهای غربی، عموماً به رهبری روحانیان متعهد و روشن‌گر صورت می‌گرفت.

رخدادهای تحولات سیاسی-اجتماعی ایران شهادت می‌دهند که آگاهی‌دهی عالمان به توده مردم در کوره داغ صحنه‌های بین‌المللی و عرصه‌های داخلی و حتی جنگ‌های ایران و روس و دیگر تحولات نظام بین‌الملل، بر هیچ فرد منصف و صاحب اندیشه‌ای پوشیده نیست و روزی می‌رسد که تاریخ و حوادث تاریخی بر آن‌ها شهادت بدهند.

اساساً حکومت سلسله قاجار بر پایه ظلم و استبداد بنا نهاده شد و نه در آن، تنها ستمگری و بی‌عدالتی تقبیح نمی‌شد، بلکه تقدیس هم می‌شد و چنین به نظر می‌آمد که ظلم و ستم مخصوص شاهان نبوده است، بلکه بر اساس مراتب قدرت، هرکس به طریقی که به درباریان متصل بود، دست از آستین ظلم بیرون می‌آورد و هر ستمی را بر این مردم شرافتمند و غیرتمند روا می‌داشت. نفرین و ننگ بر کسانی که به نام آزادی

وامنیت، دموکراسی، این واژگان مقدس را به باد سخره گرفتند، از آن سوء استفاده کردند و آزادی و آزادگی واقعی را به پای این سوء تعبیرها سر بریدند. به هر تقدیر سلاطین قجر، که می خواستند مشروعیت خویش را در ابقای سلطنت محکم نمایند، دست به دامان علما می شدند تا به اجازه نامه هایی، سلطنت آنان را مشروع و حقانی جلوه دهند. در همین باره به سخنی از استاد سعید نفیسی بسنده می کنیم:

آن جناب (شیخ جعفر کاشف الغطاء) فتحعلی شاه قاجار را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد، اما با شرایطی چند... نایب السلطنه عباس میرزا، ملا باقر سلماسی و صدرالدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسائل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جابلقی و آقا سید علی مجاهد به عتبات عالیات عرش درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات در این خصوص به تفتیش آیات، به خصوص به علمای اصفهان و یزد کاشان مانند مرحوم حاج محمد حسین، امام جمعه اصفهان و ملاعلی اکبر ایچی و آخوند ملا احمد کاشی (کاشانی) نگاشتند و در اندک مدت رسائل عدیده از اطراف و جوانب در رسید.^۱

در نهایت، گسترش حوزه قضایی غیر مذهبی اصلاحات قوانین، محدودیت حق بست نشینی، تجاوز به حوزه قضاوت شرع، تلاش های آزمایشی برای نظارت بر عایدات موقوفات، ترویج و تعلیم امور دنیوی، رد پای بیش از حد استعمارگران در ایران، تجاوز به حقوق و نوامیس مردم، و عدم اجرای شریعت و عدالت اجتماعی، مخالفت علما را که خود از زوال قدرت بیم داشتند، برانگیخت.

این مسائل تهدیدی بر ضد اسلام برای تغییر شیوه سنتی زندگی و برای استقلال ملی محسوب می شد و از این رو مخالفت با آن، رنگ مذهبی و ملی به خود گرفت و به تدریج زمینه بروز اغتشاشات داخلی را فراهم ساخت. فشار اقتصادی و فقر نبود که این اعتراضات را برمی انگیزد - گرچه این نیز دخیل بود - بلکه بیشتر این واقعیت بود که موقعیت موجود مخالفت با حکومت اسلام ناب محسوب می شد و از طرفی سوء اداره حکومت نیز وجود داشت؛ و به حدی رسیده بود که گویی موجودیت حقیقی ایران و هویت ملی مردم این سامان و دین و دنیای مردم مورد تهدید جدی قرار گرفته است. لذا حرکت های مردمی به رهبری علمای اسلام شروع شد و به استقرار نظام ولایتی و امامتی اسلامی انجامید.

۱. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۴) ج ۲، ص ۷۰ و ۶۳.

مرحوم ملا احمد نراقی در این زمینه در مورد دو گروه اظهار نارضایتی می‌کند:
اول در مورد پادشاهان قاجار و فتحعلی شاه که گرچه گاه‌گاه از وی حمایت‌هایی نیز
می‌کرد، ولی این بار با عتاب او را مورد بازخواست قرار می‌دهد و بر او این چنین نادمانه
می‌سراید:

من اندر کنج تنهایی خزیده	چه مرغی سر به زیر پرکشیده
من اند گوشت غم اوفتاده	زمام دل به دست عقل داده
گهی در فکر نام و گاه ننگم	گهی در کار صلح و گاه جنگم
پشیمانی خورم هر دم به پرده	گهی از کرده، گاهی از نکرده
زمن ای عقل جان فرسا چه خواهی	چه خواهی از من رسوا چه خواهی ^۱

دوم، در جای دیگر از فقیهان و هم‌سلکان خویش که صرفاً به گفتارها بسنده
می‌کردند و در عرصه عمل جامی مانندند و کارهایی غیر قابل توجیه انجام می‌دادند:

و آن دگر خود را فقیه شهر خواند	حکم بر مال و دماء خلق راند
مدرسی آراست از فوج آتاش	شغل جمله درس لیکن در آش
آش دانی چیست ای مرد سلیم	مال امواتست و اوقاف و یتیم
اصل و استحصحاب و تنقیح المناط	امر و نهی و حل و حرمت احتیاط
نیک داند لیک بهر زید و عمر	از برای او نه نهی آمد نه امر
فقه اعضا را سراسر خوانده است	لیک اندر فقه جان در مانده است
آشکار است ای صفایی پر مگو	از چراغی آفتابی را مجو ^۲
هست علم فقه احکام ای پسر	گرچه نزد اهل ایمان معتبر
لیک امروز آن همه تخییل شد	سد راه و ممانع تکمیل شد
فقه، خوب آمد ولی بهر عمل	نی برای بحث و تعریف و جدل ^۳

نتیجه‌گیری

اندیشه‌ی ایجاد و تشکیل حکومت به تدریج در حوزه‌های علوم دینی به اشکال مختلف در
سطوح کلان و خرد شروع شد و در تمام منابع حدیثی، فقهی، کلامی و فلسفه‌ی سیاسی

۱. غزل ملا احمد، ص ۱۹-۱۱۸.

۲. نراقی، احمد، مثنوی طاق‌دیس (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۳۳۳.

۳. همان، به نقل از: حائری، دکتر عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن غرب، ص

شیعه مطرح گردید. روحانیان و فقها که مبتکر این تئوری بودند و هستند، در اثبات حق حکومت برای ولیّ فقیه که کارشناس ارشد و متخصص در علوم اسلامی و فقه اهل البیت (ع) است، به احادیث متعدد، متواتر و یا متضافی که در کتاب‌های اربعه از پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) نقل شده است، استناد می‌جویند.

با توجه به نتایج، در این جا یک بحث جامعه‌شناختی مطرح است و آن این که هر آنچه را که اندیشه‌وران یک قرن در نوشتارهای خوش مطرح یا بر بالای منابر اعلام می‌نمایند، اندیشمندان قرون بعد آن‌ها را به کار می‌گیرند و معمولاً بر همان اساس انقلاب‌ها، جنبش‌ها و نهضت‌ها شکل می‌گیرد.

از صدر اسلام تا کنون و به خصوص در آغاز قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، اکثر افکار اندیشه‌گران و علمای اسلام، به ویژه مرحوم نراقی، مربوط به ارائه طرح تئوریک و سیستماتیک ولایت فقیه و ارائه مسائل حکومتی را با رهبردهای عملی بود، که نتیجه‌اش در قرن بیستم این شد که اکثر جنبش‌ها و نهضت‌ها - از جمله فلسطین و الجزایر و افریقا و دیگر کشورها و حتی انقلاب‌ها از جمله انقلاب اسلامی ایران - از رهگذر همان اندیشه‌ها، داده‌ها و یافته‌های علمای قرون هیجدهم و نوزدهم بر پایه اندیشه ولایت فقیه و حکومت اسلامی نضج گرفت و در صحنه عمل با درهم شکستن پایه حکومت استبدادی و پادشاهی ایران، به رهبری امام خمینی (ره) به وقوع پیوست.

۲. مسلک تصوف و ملا احمد نراقی

تصوّف در لغت: «صوف» به معنای پشم است و چون صوفیان معمولاً به پوشیدن پشم، جامه کهنه و وصله‌دار و خشن مبادرت می‌ورزیدند، به آنان صوفی، یعنی پشمینه‌پوش اطلاق شده است.

تصوّف در اصطلاح: «جنید» که از اقطاب صوفیان محسوب می‌شود، درباره تصوّف چنین می‌گوید: «تصوف آن است که با خدا باشی و به جز اودلبستگی نداشته باشی». و در جای دیگر می‌گوید: «تصوّف جنگی است که در آن صلحی نیست».

یا می‌گوید: «تصوّف ذکری است با اجتماع، و وجدی است با استماع، و عملی است با اتباع»^۱.

احمد کسروی نیز در این زمینه می‌گوید: «صوفیگری هم چون سایر افکار و اندیشه‌ها، از

۱. الحسنی، هاشم معروف، تصوف و تشیع، ترجمه سید محمد صادق عارف (مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹) ص ۲۹۱.

فلسفه یونان برخاسته است. بنیان‌گذار اولیه آن، «پلوتینوس» از فیلسوفان یونان یا روم بوده است.^۱

پلوتینوس هم می‌گوید: «در جهان آنچه هست همه یک چیز است، خداست و چیزهای دیگر از او جدا شده‌اند. روان آدمی به این جهان آمده و گرفتار ماده شده؛ این است که باید همیشه از این جهان و خوشی‌هایش گریزان، و در آرزوی پیوستن به آن سرچشمه یا میهن خود باشد.»^۲

با پیدایش صوفیگری در میان مسلمانان، مردم به شدت از آن بیزاری جستند و تنها عده‌ای معدود و محدود به سوی آن جذب شدند. اما چون با تنبیلی و بیکاری و تن‌پروری سازگار بود، به زودی رواج یافت و گروه‌های بیشتری به آن گرویدند. تا اوایل قرن هفتم هجری - که عصر چیرگی مغول بر ایران است - صوفیگری نیز رشد یافت و در بسیاری از کشورهای جهان و مناطق ایران گسترش یافت.

بنیان‌گذاران تصوف در ایران «میر قوام‌الدین مرعشی، شیخ جنید صفوی، شیخ حیدر و فرزندش شاه اسماعیل صفوی» بودند. لذا دودمان صفویه از صوفیگری پدید آمدند گرچه در عصر آنان صوفیگری چندان پیشرفت و پیشردی نداشته است. با سقوط دودمان صفویه و اضمحلال نظام سلطنتی آنان و ظهور نادرشاه، به علت ضعف و انزوای روحانیت ایران، پیروان تصوف که اساساً با عقاید و خط مشی علمای متشرع و مجتهدان عالی مقام مخالف بودند، توسعه یافتند و فعالیت خود را با تبلیغات وسیع و ظاهرسازی‌های همه جانبه شروع کردند و توانستند توجه بسیاری از مردم را به سوی خود جلب کنند.

هر دسته از آن‌ها با یک نفر مرشد معمولاً با اضافه کردن پسوند «علی شاه» به اسم خود اظهار وجود می‌کردند و صاحب خرقه و جبهه ارشاد معرفی می‌شدند، به تبلیغ می‌پرداختند؛ مانند مجذوب علی شاه، صفی علی شاه، رونق علی شاه، مظفر علی شاه و...^۳

آنچه در میان این‌ها مشترک بود، بی‌توجهی به ظواهر شریعت و احکام و فرایض دینی و رهنمودهای رهبران دینی بود که عملاً خویشتن را از اصول و فروع تصوف اسلامی و عرفان ناب رهنانیده، به بطلت بیکاری و لالابالی‌گری و سرودن اشعار عامیانه و

۱. کسروی، احمد، صوفیگری، (بی‌تا، بی‌جا) ص ۹.

۲. سیر حکمت در اروپا، به نقل از: احمد کسروی، صوفیگری، ص ۹.

۳. نراقی، احمد، مثنوی طاق‌دیس (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲) ص ۱۸.

بایکوبی و رقص مشغول شدند. صوفیگری و تصوف در تمام زوایای زندگی و موضوعات عقیدتی و فکری رسوخ کرد و صوفیان نسبت به دین اعلام انزجار نمودند. پندارهای صوفیان به اختصار چنین است: ۱. وحدت و یکی بودن هستی؛ ۲. بیکاری و خانقاه نشینی؛ ۳. عدم اختیار زن و فرزند؛ ۴. نکوهش جهان و خوار دانستن زندگانی؛ ۵. رقص و آوازخوانی و مهرورزی با خدا؛ ۶. دشمنی با عقل و خرد.

همان‌گونه که معلوم است، روح اسلام با بیکاری و عدم اختیار زن و فرزند ناسازگار است، بلکه آیین اسلام خواهان زندگانی خردمندانه برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی است؛ لذا اسلام با این مسائل مخالف است و عقاید صوفیان را طرد می‌کند. بر همین اساس پاسداران حریم ولایت و فقهای مذهب شیعه به مخالفت و مبارزه با آن‌ها برخاستند، به گونه‌ای که بسیاری از مرشدان آنان با احکام علمای اسلام کشته شدند.

در پایان حکومت دولت صفویه و آغاز سلطنت سلسله قاجار در عصر فتحعلی شاه نیز صوفیگری رونق داشت و صوفیان هم‌چنان به فعالیت مشغول بودند؛ لذا علمای اسلام به مبارزه‌ای همه‌جانبه با آن‌ها پرداختند و از اسلام و احکام شرع دفاع نمودند.

حاج ملا احمد نراقی نیز از کسانی است که مخالفت‌های بسیاری با این گروه کرد و با این خرقه بازی‌ها و چشم‌پوشی‌ها مبارزه‌ای قلمی و نوشتاری نمود و درویش‌ها و تظاهر کنندگان به تصوف را مورد نکوهش شدید و مذمت بسیار قرار داد. از جمله در کتاب مثنوی طاق‌دیس در ذیل عنوان «نکوهش صوفیان این زمان» آن‌ها را این‌گونه سرزنش می‌نماید:

ملحدی، بنگی، مباحی مذهبی
 کهنه انبانی ز کفر آکنده‌ای
 چون کند غافل به دنبه بر جهد
 کس سراسر حقه‌اش چون بنگری
 می‌بینی کارهی در آن کره
 یا ز کار افتادش خرفا خری
 یا شکم‌پرور گدایی کاهلی
 یا به کنج مدرسه وامانده‌ای
 ظلم و نکبت ظاهر از سیمای او
 حلق و جلق و دلق باشد والسلام^۱

هیچ دانی چیست صوفی مشربی
 قید شرع از دوش خود افکنده‌ای
 گربه‌سان سر بر سر زانو نهد
 من ندانم چیست این صوفیگری
 نیست در آنجا یکی مرد سره
 گم کنی هر پرشکسته تاجری
 یا ز منصب عزل گشته عاملی
 یا تیزی^۱ زهر در رانده‌ای
 در میان صوفیان کفهای او
 راه و رسم صوفیان خواهی

۱. تیزی = نادان، شکم‌پرست. ۲. همان، ص ۱۲۰.

مشرب اصولیان و اخباریان

به دنبال مشاجراتی که میان متشرعان شیعی و صوفیان در عهد پادشاه صفوی صورت گرفت، واپسین شاهان صفوی، به ویژه شاه عباس دوم، از متشرعان شیعه حمایت نمودند، لذا آنان بر صوفیان پیروز و قاهر شدند. اما پس از انقراض سلسله صفویان، مجدداً میان فقهای شیعه در مورد چگونگی استنباط احکام فرعی از منابع فقهی اختلاف پدیدار شد که به دو دسته تقسیم شدند:

۱. یک گروه اصولیان یا اجتهادیان نام گرفتند.

۲. گروه دیگر به اخباریان معروف گشتند.

اصولیان در استنباط احکام فرعی از منابع فقهی، کتاب، سنت، اجتماع و عقل، اجتهاد می نمودند و بر اصول عملیه از براهت، استصحاب، اشتغال و اصاله التخییر سود می جستند. ولی اخباریان در استنباط احکام صرفاً به اخبار و احادیث اکتفا می کردند، و از به کارگیری اصول اجتهادی اصولیان احتراز می نمودند. البته عمده ترین اختلاف آنها در توجیه و تعریف «شبهات حکمیه و تحریمیه» متبلور می شد. در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری حضرت آیت الله حاج باقر بهیانی معروف به «وحید بهیانی» متوفای ۱۲۰۸ قمری که یکی از استادان مرحوم ملا احمد نراقی است، سردمداران اصولیان بود و شیخ احمد بحرینی متوفای ۱۱۸۶ مدافع روش اخباریان. دامنه و قلمرو این مشاجرات و تنش ها آنقدر وسیع بود که حتی و اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری نیز کشانیده شد.

حال به موارد عمده و کلی اختلاف دو گروه اصولیان و اخباریان اشاره می کنیم:

۱. اصولیان ادله احکام فرعی دین را کتاب، سنت، عقل و اجماع می شمارند، ولی اخباریان به سنت و کتاب و بعضی فقط به سنت استناد می کنند.

۲. اصولیان تقلید میت را جایز نمی دانند، ولی اخباریان جایز دانسته، می گویند حق با موت و حیات تغییر نمی کند.

۳. اصولیان اجتهاد را واجب عینی یا کفایی می دانند، اما اخباریان آن را حرام می شمارند.

۴. اصولیان قائل اند که مجتهد جامع الشرایط فقط به مقام فتوا و فهم حدیث می رسد و برای آن شروط متعددی بر می شمارند، اما اخباریان شناختن اصطلاح اهل بیت را وافی دانسته، سایر علوم را لازم نمی دانند.

۵. اصولیان معتقدند که رجال شناسی در بررسی اسناد حدیث لازم است و باید علم

رجال بدانند، اما اخباریان می‌گویند که اخبار کتاب‌های اربعه قطعی الصدور است و همه از معصوم صادر شده و احتیاجی به علم رجال نیست.

۶. اصولیان ظواهر کتاب را حجت می‌دانند، ولی اخباریان به باطن قرآن نیز قائلند.

۷. اصولیان ظن مجتهد در زمان عدم دسترسی به علم و واقع حجت می‌شمارند، ولی اخباریان به ظن مجتهد واقعی نمی‌نهند.

۸. اصولیان اصل اباحه را حجت می‌دانند، می‌دانند ولی اخباریان آن را حجت نمی‌دانند.

۹. اصولیان در تعارض میان دلایل عقل و نقل، عقل را مقدم و اخباریان نقل را مقدم می‌شمارند.

۱۰. اصولیان اغلب جبر واحد مفید قطع را حجت می‌دانند، ولی اخباریان چون خبر واحد را مفید یقین نمی‌دانند حجت نمی‌شمارند.

همان‌گونه که بیان شد، وحید بهبهانی که استاد ملا احمد و پدرش ملا مهدی نیز بوده، سفره پهن شده اخباریان را که بر دلایل سست و بی‌اساس چنگ می‌زدند برچید. چون این نزاع تا مدتی ادامه یافت، با استدلال‌های فقهی و اصولی شاگردان وحید بهبهانی و از جمله ملا احمد نراقی، اخباریان بساط خویش را برچیدند و اصولیان غالب شدند. در این میان، چون اندیشه و افکار استاد بر شاگردش اثر می‌گذارد، مرحوم نراقی نیز مشرب اصولیان را حمایت و تقویت کرد.

ملا احمد نراقی و حکم جهاد با دولت روس تزاری

تاریخ پر افتخار هزار ساله روحانیت شیعه از صدر اسلام تا کنون بیانگر این واقعیت است که علمای بزرگوار، همواره با زمامداران ظالم و با جور و فساد به مبارزه برخاستند لحظه‌ای از این مهم غفلت نورزیدند. در هر عصری به اقتضای شرایط و اوضاع اجتماعی - سیاسی، مسئولیت سترگی را در عملی ساختن معارف قرآن و احکام شریعت عهده‌دار، و منادی اسلام ناب در نیل به سعادت و فضیلت این جهانی و آن جهانی بشر بوده‌اند.

ملا احمد نراقی نیز در شمار این حلقه متصل و استوار و از ارکان این سلسله پایدار محسوب می‌شود که همواره در مبارزه با ظلم و ستم سلاطین عصر و دفع تجاوز کشورهای بیگانه بود و حتی کفن پویشان به میادین نبرد حق و باطل عزمیت می‌نمود. وی با روحی لطیف و ذهنی سرشار از ظرافت و هنر و با زبان شعر در قالب حکایات و

تمثیلات، این روحیه ظلم‌ستیزی خود را در دیوان طاق‌دیس و بعضی دیگر از کتاب‌هایش این چنین می‌نگارد:

گهی در فکر سلطان گه وزیرم گهی در پادشاه و گه امیرم
 مرا با شاه و با سلطان چه کار است ز تاج و تخت سلطانیم عار است
 قبلاً نیز توضیح داده شد که اگر مرحوم نراقی احیاناً ارتباط دوستانه نزدیکی با فتحعلی شاه هم داشته است، یا برای اصلاح امور مسلمانان و یا برای اجرای شریعت در قالب سلطان عادل مقلد مجتهد بوده است که از ولی فقیه مأذنون باشد. از طرفی، روحانیان عصر قجر، علاوه بر اختیارات شرعی و وظایف دینی، اختیارات دیگری نیز دارا بودند. دولت نیز از آنان برای پیشبرد مقاصد سیاسی و اجتماعی خود کمک می‌گرفت و آن‌ها را در زمان ایجاد بحران‌های مشروعیت و مشارکت برای بسیج توده‌ای به مساعدت می‌طلبد.

- جنگ‌های ایران و روس را می‌توان در یک ساختار کلی، به دو دوره تقسیم کرد:
۱. دوره اول، که از سال ۱۲۱۸ قمری آغاز و در سال ۹-۱۲۲۸، قریب به ۱۰ سال جنگ، با امضای عهدنامه ذلت‌بار «گلستان» پایان پذیرفت.
 ۲. دوره دوم، از سال ۱۲۴۱ قمری شروع شد و در سال ۱۲۴۳ قریب به ۳ سال جنگ، با انعقاد معاهده شرم‌آور «ترکمانچای» خاتمه یافت.

توضیح مختصر جنگ اول ایران و روس

زمانی که فتحعلی شاه در ۱۲۱۲ قمری بر تخت سلطنت نشست و اداره امور کشور را به عهده گرفت، مهم‌ترین مسئله مورد بحث در سیاست خارجی، فتح مجدد گرجستان و باز پس‌گیری مناطق قره‌باغ، شکی، گنجه و باکوی قفقاز بود که در عصر آقا محمد خان به اشغال روسیه درآمده بودند.

فتحعلی شاه در سال ۱۲۱۸ قمری بعد از سرکوبی مخالفان داخلی و فرونشاندن آشوب‌های درون‌گروهی، برای مقابله با قوای روس، عباس میرزا ولی عهد خود را مأمور مبارزه و جنگ در این ناحیه نمود. در این سال جنگ آغاز شد و قوای روس در ابتدا بر اثر عملیات دلیرانه سپاه ایران عقب‌نشینی کردند، ولی در پایان موفق شدند با یک شبیخون شبانه لشکر عباس میرزا را در هم بکوبند و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی نمایند. هم‌چنین توانستند رشته ارتباط میان سپاه ایران را از هم بگسلند و با یک عملیات منظم با شکست

دادن سپاه ایران تا حوالی تبریزی پیشروی و قسمت مهمی از سرزمین کشور ایران تصرف کنند.

در نتیجه، فتحعلی شاه مجبور شد که در دهکده «گلستان» پیمان متارکه جنگ را با روس‌ها منعقد سازد و تن به قبول شوم‌ترین معاهده تحمیلی یک دولت بیگانه بدهد. لذا با انعقاد معاهده «گلستان» دوره اول جنگ‌های ایران و روس که قریب به ده سال به طول انجامید، در سال ۱۲۲۸ خاتمه یافت و ایالت گرجستان و قسمت عمده قفقازیه را مجدداً به روسیه واگذار شد.

بر طبق معاهده «گلستان» ایالات باکو، ایروان، دربند، شکی، قراباغ و قسمتی از تالش از ایران جدا و به روسیه منظم شد و ایران از تمامی دعاوی خود در گرجستان، داغستان، «مین‌گرلیا» و «الیرشیا» و «انجاسیا» صرف‌نظر نمود.^۱

در نتیجه، جنگ اول ایران و روس در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸، ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ با امضای میرزا ابوالحسن خان شیرازی از ایران و ژنرال «نیکلایی رادیشچف» به نمایندگی از تزار روس با انعقاد پیمان گلستان پایان پذیرفت. اساس این عهدنامه، به اصطلاح حقوق بین‌الملل «استاتوکوتو»^۲ بود. طولانی شدن جنگ اول ایران و روس، تحریک مردم برای حضور در جنگ دوم، زمامداران حکومت و فرماندهان سپاه ایران را با مشکلات و حوادث عدیده‌ای، از جمله مشروعیت جنگ و حضور داوطلبانه و بسیجی‌وار مردم در جنگ، مواجه کرد.

۲. جنگ دوم ایران و روس

شروع جنگ دوم می‌تواند به علل زیر باشد: اولاً بودن خطوط سرحدات شمالی در مرز میان ایران و روس در عهدنامه گلستان؛ ثانیاً تجاوزات وسیع و فجیع قوای روس به ساکنان اراضی اشغال شده؛ ثالثاً اندیشه استرداد سرزمین‌های حاصلخیز از دست رفته؛ رابعاً تنزل جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای ایران و همین‌طور تحقیر و سرشکستگی حکام آن. هم‌چنین فتوای جهاد علمای دین و تحریک مردم برضد تعدیات بیگانگان، می‌توانند دلایل شروع جنگ دوم ایران و روس باشد. سرانجام جنگ دوم ایران و روس در سال

۱. حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجار (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸) ص ۸۱۲.

۲. استاتوکوتو (stataguo) یعنی هر منطقه‌ای که تا آن زمان در اختیار ایران بود، متعلق به ایران و هرچاکه روسیه متصرف نموده، متعلق به روسیه باشد.

۱۲۴۱ قمری مطابق با ۱۸۲۶ میلادی با اشغال منطقه «گوگجای» توسط روس‌ها شروع شد، اگرچه ایران قبلاً تعرضاتی به سپاه روس داشت.

۳. نقش ملا احمد نراقی و علما در جنگ دوم ایران و روس

لشکر ایران موفق شد ابتدا، قوای روس را به عقب‌نشینی مجبور نماید و بسیاری از سرزمین‌های اشغال شده را بازپس بگیرد. شرارهٔ تعصبات مذهبی در تجزیهٔ بخشی از ایران و الحاق آن به سرزمین کفر و انتشار وسیع خبر تظلم‌خواهی مسلمین این نواحی با فتاوی علمای دین برای فراخوانی مردم به جبهه‌های جنگ، ناگهان مشتعل شد و توانستند قوای روس را به عقب برانند. سپاه ایران با مشکلاتی نظیر مشروعیت جنگ و شبهاتی دیگر مواجه بود، لذا فرماندهان عالی‌رتبهٔ نظامی-سیاسی کشور مأموریت یافتند که برای رفع این تشکیکات، فتاوی علمای اسلام و پاسداران حریم ولایت و آزادگی دربارهٔ مسئلهٔ جنگ جمع‌آوری و به مردم اعلام نمایند.

علمای اندیشمند و همیشه در صحنه، این بار نیز واکنش مناسبی در مقابل تعدیات آشکار روس‌ها و تقاضای فرماندهان داخلی، نشان دادند و مسائل متعددی را در زمینهٔ جنگ و حضور مردم به عنوان «رسالهٔ جهادیه» جهت ترغیب سپاه ایران و حضور داوطلبانه مردم، به رشتهٔ تحریر درآوردند. این رسائل جهادیه، بیشتر آهنگ سیاسی-اجتماعی داشت و کم‌تر متعرض مسائل فقهی فرعی می‌شد. این فتاوی جهادیه، نشان‌دهندهٔ بیداری روحانیان در تمامی زمان‌ها و مکان‌های تاریخی و بیانگر طرز نگرش آنان به مسائل سیاسی-اجتماعی و واکنش آنان در برابر سرزمین و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران سراقراز می‌باشد.

مرحوم نراقی از چهره‌های برجستهٔ این برههٔ تاریخی است که با صدور رسالهٔ جهادیه و حتی شرکت در جنگ، عرق واقعی خویش را نسبت به میهن و دفع متجاوزان استعمارگر نشان داد.

مؤلف کتار تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در این زمینه می‌نویسد:

سپاه ایران به رهبری عباس میرزا، با فتاوی جهادی که از علما گرفته بودند توانستند بعضی از سرزمین‌های از دست رفتهٔ ایران را تصرف نمایند. اما افسوس که خشم مقدس مردم مسلمان ایران به دلیل بی‌کفایتی دولتمردان و زمامداران حاکم، و نیز ضعف بنیهٔ نظامی سپاه و خیانت بعضی از رجال و حکام نتوانست

ریشه ظلم و تعدی استعماری روسیه را بسوزاند.^۱

سپهر نیز در ناسخ التواریخ در این زمینه چنین می‌نگارد:

روز جمعه هفدهم ذی‌قعدة ۱۳۴۱ ق. جناب آقای سید محمد مجاهد و حاجی ملا جعفر استرآبادی و آقا سید نصرالله استرآبادی و حاج سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز تالشی و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه شدند و شاهزادگان و امراء ایشان را پذیره شدند.

روز شنبه هیجدهم ذی‌قعدة جناب «ملا احمد نراقی» که از تمامت علمای اثنا عشریه فضیلتش بر زیارت بود، به اتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعت دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر ملا احمد که او نیز از قدوة مجتهدین بود از راه برسید... و این جمله مجتهدین که انجمن بودند به اتفاق فتوا راندند که هر کس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سر برتافته و متابعت شیطان کرده باشد.^۲

یکی از تاریخ‌نویسان، حضور علما و ملا احمد در جنگ ایران و روس و اعلام صدور فتاوی جهاد را چنین تشریح می‌کند:

اینان (قائم مقام اول و دوم) روابط نزدیکی با علما داشتند. اما در یک مورد اقدام صریحی را از سوی میرزا بزرگ می‌بینیم، و آن صدور اعلان جهاد در حین جنگ اول ایران و روس است. وی حاجی ملا باقر سلمانی و صدرالدین محمد تبریزی را به عتبات و اصفهان فرستاد تا فتوایی بگیرند دایر بر این که جنگ با روسیه به منزله جهاد است.

شیخ جعفر آقا سید علی اصفهانی، میرزا ابوالقاسم گیلانی، «ملا احمد نراقی» و میر محمد حسین امام جمعه اصفهان و بسیاری از علمای دیگر، فتاوی جهاد را صادر کردند و یا رسالاتی درباره شرایط و ظایف تصنیف نمودند.^۳

به هر روی، جنگ دوم ایران و روس با حمایت روحانیان و ترغیب مردم به حضور در جبهه‌های جنگ، ادامه یافت و سپاه ایران توانست فتوحات بزرگی را نصیب ایران نماید و بسیاری از سرزمین‌های متصرف شده در «عهدنامه گلستان» را مجدداً به تصرف خود درآوردند. در همین زمینه مؤلف کتاب تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران چنین می‌نویسد:

۱. حقیقت عبدالرفیع، تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، ص ۸۱۲.

۲. لسان الملک سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ نهضت‌های فکری ایران، ص ۱۲۸۸.

از طرفی افکار مردم به حد اعلا برضد روسیه تحریک شده بود و ملت و روحانیون و اغلب زمامداران تقاضای اعلان جهاد علیه دولت روسیه را داشتند. در ۵ ذیحجه ۱۲۴۱ آقا سید محمد مجتهد به همراه یکصد تن از روحانیان وارد چمن سلطانیه، مقر فرماندهی فتحعلی شاه شدند و دسته دیگری به ریاست ملا احمد نراقی نزد فتحعلی شاه آمدند و به تظاهرات پرداختند.^۱

در نتیجه، بر اثر فتاوی جهاد روحانیان بر ضد روس، مردم به ندای آنان لبیک گفته، به جبهه‌های جنگ عزیمت و لشکر روس را به عقب‌نشینی وادار نمودند و تمامی نواحی ای را که مطابق عهدنامه گلستان از ایران جدا شده بود بار دیگر به خاک ایران منضم کردند. دکتر حائری نیز چنین در این باره اظهار می‌دارد:

نراقی که به گفته «لسان‌الملک سپهر» از جمله رهبران مذهبی نیز بوده، که فتاوی جهاد بر ضد روسیان در جنگ‌های نخست را داده (گزارش ویلوک^۲) در جنگ‌های دوم با کفن شرکت کرده، استعداد ژرف در زمینه دانش‌های اسلامی داشته است.^۳

معلوم می‌شود که روحانیان به مقتضای موقعیت و شرایط زمانی و دخالت عناصر زمان و مکان در فهم و استنباط مسائل شرعی به فراخور حیطه اقتدار خویش، وظایف خود را بدین گونه انجام می‌دهند و آنچه برایشان مهم و هدف محسوب می‌شود، عمل به تکلیف بود، نه کسب نتیجه. ملا احمد نراقی با این فتاوی جهادی و صدور اعلامیه، مبنی بر شرکت قشرهای مردم در جنگ و حتی حضور خویش در میداين نبرد و مشورت با فرماندهان جنگی، هم به وظیفه‌اش عمل کرد و هم به تحریک و ترغیب مردم برای دفاع از نوامیس و اعراض و تمامیت ارضی و استقلال کشور همت گماشت.

ملا احمد سیاست را با دیانت در آمیخت و در نظر و حتی عمل، وحدت دین با سیاست را ممکن ساخت و به آن‌هایی که آهنگ جدایی دین از سیاست و عدم دخالت علما در حوزه حکومت و مسائل سیاسی را سرمی‌دهند ثابت نمود که بدون حضور علما حکام جامعه نمی‌توانند سعادت و فضیلت ملت را تأمین و در مقابل تهاجمات خارجی از استقلال کشور حفاظت و نگاهبانی کنند.

۱. بی‌نا، علی اکبر، تاریخ یاسی و دیپلماسی ایران (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸) ج ۱، ص ۲۰۷ و ص ۳۳۲.

۲. Willok.

۳. حائری، دکتر عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران، ص ۳۳۲.

جنگ دوم ایران و روس قریب به سه سال ادامه یافت و در نتیجه سهل‌انگاری فرماندهان، لثامت فتحعلی شاه در تأمین مخارج و هزینه جنگ و رزمندگان، روبه‌صفتی کشورهای انگلستان و فرانسه و عدم مساعدت ایران بر طبق معاهدات «فین کنشتاین»^۱، «مجمل» و «مفصل»، قوای روس موفق شدند سرزمین‌های اشغالی را مجدداً تصرف و تبریز را محاصره و تهدید به فتح تهران کنند. لذا فتحعلی شاه مجبور به پذیرش شرایط تحمیلی روسیه شد و نهایتاً در پنجم شعبان ۱۲۴۳ ق. مطابق با ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ م. در منطقه «ترکمنچای» معاهده‌ای مذلت‌بار، به همین نام منعقد کردند که بر اساس مفاد آن واگذاری ایالات ایروان، نخجوان و قسمتی از تالس و موقان به روس، پرداخت ۱۰ کروور تومان (معادل ۵ میلیون تومان) خسارت به دولت روس، اعطای حق کنسولی - کاپیتولاسیون^۲ به روس و... اعلام شد و به امضای اللهیار خان آصف الدوله و میرزا ابوالحسن ایلچی به نمایندگی ایران و ژنرال پاسکویچ نماینده روس رسید که مفاد آن حتی شامل دیگر دول اروپایی که آن‌ها را «دول کامله الوداد» می‌نامیدند، نیز می‌شد که بر اساس آن تا پایان عصر قاجاریه در ایران هر دولت اروپایی که عهدنامه‌ای با ایران منعقد می‌ساخت می‌بایست از حق کاپیتولاسیون برخوردار باشد (و توای دوست! حدیث مفصل بخوان از این مجمل).

مرحوم نراقی حکم جهاد و رفتن به سوی سرزمین‌های «بردع» (نام شهری در آذربایجان)، گنجه، شوشی، رود ارس و سایر مناطق شمالی کشور را که در اشغال امپراتوری روس تزاری بودند، در مثنوی طاق‌دیس با منا و مشعر و قربانگاه حضرت اسماعیل تشبیه می‌کند و چنین می‌سراید:

داستان آن خلیل باوفا	وان فداکردن پسر را در منا
داشتیم این قصه را اندر میان	شد سح آمد خروس اندر فغان
جان‌ناران را همی گوید صلا	سوی قربانگاه و میدان بلا
هر زمانی عید قربان شما	هر زمینی بنگری باشد منا
ای «صفایی» مرد میدانی اگر	عید قربان است هر روز ای پسر
نفخه عشق آید از هر سرزمین	دیده بگشاید ساحت بردع ^۳ بین
عید قربان در منا ای ارجمند	گوسفند و گاو و اشتر می‌کشند
در زمینی گنجه روز اربعین	خون پاکان را به خاک آغشته بین

۱ . Fin coneshtein.

۲ . capitulacion.

۳ . نام شهری در آذربایجان است.

حبذا از ساحت بردع زمين
 گنجه يارب يا زمين كربلاست
 كربلاگر نيست چون آيد به لاف
 گنجه يارب يا منا يا مشعر است
 اين منا يا ساحت بردع زمين
 تيغها بنگر در آنجا آخته
 گنجه در گنجه مي بينم نهان
 شيشه دل سوي شوشي مي كشد
 بوي عشق آمد ز بردع بر مشام
 ناقه رامحمل ببند اي ساريان
 حبذا شط كسر و رود ارس
 ساز راه ارمينيه ساز كن
 عيد قربان آمد اي ياران راه
 گرسري داريد پا در ره نهد
 من كنون رفتم سوي بردع زمين
 گر بمانم داستان گيرم ز سر
 گر بمانم زنده ما و عشق دوست
 من كنون رفتم خدا يار شما
 روز رفت و باز آمد وقت شام

مجمع عذب و اجاح كفر و دين
 اي رفيقان گنجه يا كوي مناست
 روبهان با شيرمردان در مصاف
 آب زمزم يا كه رود ترتر است
 عيد قربان يا كه روز اربعين
 روبهان بر شيرمردان تاخته
 حبذا آن گنجهاي شايگان
 شهد جان از خاك شوشي مي كشد
 هان و هان اي كاروان بردار گام
 آيدم از خاك بردع بوي جان
 خيز اي رابض بکش تنگ فرس
 همرهان راه راه آواز كن
 گنجه و شوشي بود قربانگاه
 بلکه از غمهاي دوران وارهد
 هستم آنجا تا به روز اربعين
 ورنه بسپارم به خنجر من چه خر
 ورنه جان ما فدای راه دوست
 عش خوبان روز و شب کار شما
 اين قضيه همچو قصه ناتمام^۱